

معدیه خدا

فاطمه کمالی مهد



چشم به ضریح همیشه شلوغ علی بن موسی الرضا علیه السلام دوخته بود و فکر می کرد به روزهای رفته و به روزهای نیامده. کم نبود؛ ۶۴ سال. خیلی فکر کرد؛ به داشته ها و نداشته ها و به خیلی از آرزوها. یاد روز و شب های خوب و بد زیادی افتاد. یک دفعه با سرمدگی گفت: «نه، آقا! یاد نمی ره لطف شما خاندان اک رو.»

سفر کربلا افتاده بود؛ سفری که از طرفی خیلی هوای فتن داشت و از طرفی هم نگران خانه و زندگی و جوان های اصطبل بود. دل به دریا زد و رفت و همه را به همان کسی سپرد که به زیارتش می رفت. پس از سه ماه، وقتی برگشت، از خانم شنید که: «همه این مدت، سگی کنار اصطبل می خوابید و حالا که شما آمدید نیست...» همه فهمیدند که قضیه چه بوده.

صدای صلوات، به خودش آمد. اشک هایش را پاک کرد. مثل این که آقا روبه رویش ایستاده باشد، رو به سوی ضریح گفت: «همه الطاف شما رو به یاد دارم؛ اما آقا! برای اقیانای الصالحات هم شده، یه پسری به این بنده حقیرتون عطا کنید...»

با گریه، یاد هشت پسری افتاد که به دنیا آمدند؛ اما زود رفتند.

همه نشستند؛ سید محمدباقر، پدر و بقیه. یک دفعه خواهر یا شادمانی گفت: «خواب دیدم امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام به خونه ما اومدن. کمی نشستن؛ بعد امام هادی علیه السلام تنها رفتن.» همه به فکر فرو رفتند. پدر رو به سید محمدباقر گفت: «پسر! خدا دو پسر به تو عطا می کنه که اولی می مونه و دومی می میره.»

روزهای نزدیک ولادت امام رضا علیه السلام بود که سید محمدباقر بعد از کلی اضطراب، صدای گریه بچه را شنید. سجده شکر کرد و با گریه گفت: «باز هم سرمده مون کردید آقا!»

«تاریخ تولد فرزند ارجمند به نام محمدرضا و لقب هدیه خدا و کنیه ابی الحسن؛ دوشنبه، ۸ ذی قعدة/ ۱۳۱۶ خدایا عمرش را طولانی کن. رزقش را زیاد کن. از علما عامل فرارش ده. به فضل و کرم ای مهربان ترین مهربانان...»^۱ این، ترجمه عبارتی است که سید محمد باقر، به عربی پشت صحیفه نوشته بود.

سه سال بعد، پسری دیگر به دنیا آمد؛ ولی فقط چند لحظه کوتاه عمر کرد و همراه مادر از دنیا رفتند؛ تعبیر خواب، درست بود.

پنج ساله بود؛ تازه به مکتب می رفت. یک روز که دیر به مکتب رسید، با یک سلام و یک اجازه زیر لبی، رفت و نشست.

معلم گفت: سید محمدرضا!... سید محمدرضا موسوی!... سید محمدرضا موسوی گلپایگانی!... بله آقا! - چرا جواب نمی دی؟! - تو فکر بودم... - چه فکری؟ چرا دیر آمدی؟! - ببخشید آقا! آخه تو راه، کشتارهایی هست که باید آن ها را دور بزنم تا برسیم.

پسر عمومی محمدرضا که در همان مکتب بود گفت: «خب من هم از همون جا می یام. از تو کشتارها بیا. ما که وزنی نداریم که بخوایم کشت اون ها رو پایمال کنیم. تازه از قسمت های خشکش هم می تونی بیایی.»

معلم گفت: «محمدرضا! چرا از قسمت های خشک زمین نمی آیی؟»

گفت: شاید صاحبان آن ها راضی نباشند.

فروغ فقاقت

۲۴ ساله بود. تازه از حوزه سلطان آباد اراک، به فیضیه قم آمده بود. اراکی ها که مدت ها حضور سیز و پربرت او را تجربه کرده بودند، از شیخ عبدالکریم حائری^۲ خواستند که محمدرضا را که حالا به او «آیت الله گلپایگانی» می گفتند، برای اداره امور دینی و تأسیس حوزه علمی، به اراک ببرند. شیخ عبدالکریم نپذیرفته و به آن ها گفته بود: «من

می خواهم او را آقای دنیا بکنم. شما می خواهید او را آقای اراکش بکنید؟!»

از حوزه نجف شنیده بود و از اساتید بزرگ آن. می خواست درخت اجتهادش به بار بنشیند؛ پای درس سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله کمپانی در حوزه نجف نشست.

روزی برای هم حجره های اش - شیخ علی مشکات اصفهانی - گفت: «دیشب خواب دیدم که داخل ضریح امیرالمومنین علیه السلام و مقابل قبر ایشان ایستاده ام که آقا یک فنجان عسل به من دادند و گفتند: «این برای توست.» من کمی از آن را خوردم و بقیه را نگاه داشتم.»

آقا فرمودند: «چرا بقیه را نمی خوری؟» گفتیم: «باقیمانده آن را برای آقا سید ابوالحسن اصفهانی گذاشتم» آقا فرمود: «ما به او عسل ها عطا کرده ایم و این سهم اختصاصی توست» شیخ علی مشکات می گوید: «وقتی این خواب را شنیدم، به حرم امیرالمومنین علیه السلام رفتم. ضریح را گرفتم و گفتم: آقا! به میهمان من دادید؛ به من هم بدهید.» شب در خواب دیدم: قندیلی از سقف جدا شد و جلوی پایم افتاد. به من گفتند: آن را بردار. هر چه کردم نتوانستم آن را از جایش تکان دهم. فهمیدم که...»

۲۵ ساله بود که شیخ عبدالکریم حائری، برای او اجازه ای مکتوب صادر کرد: «من ایشان را مجتهد مسلم می دانم.» دست تقدیر، ریاست معنوی میلیون ها نفر را برایش رقم زده بود.

شب چراغ

* مسجد اعظم قم، سرشار از جمعیت بود و آقای گلپایگانی روی منبر. در میان صحبت هایش، غریبانه گریه می کرد. همه حرف های لازم را زد. بغضش را خورد و با ابهت گفت: «الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله...»^۳ امام به ترکیه تبعید شده بود.

شاه، پس از کلی مشورت و نتیجه گیری، به تبعید کردن آقا محمدرضا گلپایگانی رسیده بود. سرانجام یکی از مشاوران گفته بود: «آن یکی را از ایران تبعید کردیم چه ثمری داشت که این را هم تبعید کنیم؟»

رژیم شاه، خیلی مایل بود یک سینما در قم درست کند؛ برای رسیدن به آن چه می خواهد، اما با مخالفت روحانیون مواجه شدند. مأموری از تهران برای متقاعد کردن محمدرضا گلپایگانی آمد و گفت: ما در مشهد که از قم مهم تر است و قبر حضرت رضا علیه السلام در آن جاست، سینما ساختم.

آقای گلپایگانی گفتند: «این مثل آن است که روز قیامت، رسول خدا از مردم بازخواست کند که چرا حسین مرا کشتید؟ آنان بگویند: ما پدرش علی را که از حسین مهم تر بود کشتیم تا چه رسد به حسین.»

شایان

آقا روح الله،^۴ رو به آقا محمدرضا کردند و گفتند: «اعلامیه هایی که حضرت عالی به تنهایی صادر می کنید، نقش به سزایی در پیش برد مبارزاتی ملت مسلمان دارد.» آیت الله اراکی فرموده بودند: «آقای گلپایگانی خود، می دانند که من چه قدر به ایشان علاقه مندم. سلام بلند بلند مرا به ایشان برسانید.»

آیت الله سید ابراهیم حق شناس فرمودند: «خدا مرا با آقای گلپایگانی محشور کند.»

«مثل آقای محمدرضای خودمان ندارند؛ پاسخ امام، پس از سفر به عتبات در پرسش امام موسی صدر که «علمای نجف را چه طور دیدید؟»

شاهق

خدا امانتش را پس گرفته بود؛ سید مهدی اش، پاره جگرش.

گروهی از علما و بازاریان تهران برای عرض تسلیت، خدمت آقا آمدند و گفتند: «فرزند میرزا عبدالعلی تهرانی (ره) که فوت کرده بود، میرزا فرمودند: دعا کنید خداوند مهرش را از دلم ببرد. حالا شما هم دعا کنید خدا مهر این فقید را از دلتان ببرد.» آقا در جواب فرمودند: «من می گویم دعا کنید خدا مهر او را در دلم بیش تر کند تا مصیبت مرگ او در دلم بیش تر اثر کند و صبر کنم تا خداوند اجر بیش تری به من عطا کند.»

در بیمارستان بستری بودند؛ از کسی خواستند کسی برایشان روضه و حدیث کسا بخواند. خواست شروع کند که آقا فرمودند: «کمی صبر کنید.» نشستند عبا و قبا و عمامه خود را گرفتند و بر تنشان مرتب کردند و گفتند: «مجلس امام حسین علیه السلام، با مجالس دیگر تفاوت دارد. انسان باید با احترام و با لباس رسمی در آن مجلس بنشیند.»

صدقه جاریه

* مرد عمل بود؛ نه حرف. کارهایش قرینه ای است برای این ادعا.

- دارالقرآن الکریم: از برترین موسسه های قرآنی کشور.
- بیمارستان: مجهز، با امکانات بالا نسبت به زمان تأسیس.

- کتابخانه: دارای پنجاه هزار جلد کتاب چاپی و دوازده هزار جلد کتاب خطی در زمینه های گوناگون علم و ادب و مذهب.

- مدرسه: از برترین حوزه های علمیه ایران است.
- مجمع جهانی اسلامی لندن: در یکی از بهترین نقاط لندن شامل: کتابخانه، مرکز خدمات رایانه ای، مسجد، سالن سخن رانی و... است.

- مرکز معجم المسائل الفقهیه: کار تنظیم رایانه ای کتاب های فقهی و روایی شیعه و...

اجابت

۲۴ / جمادی الثانی / ۱۴۱۴ - ۱۸ / آذر / ۱۳۷۲: خبر سنگین بود؛ مثل داغ.

خیابان ها سیاه پوش شد.

چشم ها گریان و جمعیت انبوه؛ تشییع، چهار ساعت طول کشید.

سیل پیام ها از گوشه و کنار ایران و جهان رسید. مجالس یادبود از سوی ارادت مندان، در همه جا برگزار شد: آمریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، لبنان، سوریه، هند، کشمیر، افغانستان، پاکستان، آذربایجان، کویت، امارات، بحرین، قطر، عمان و برخی کشورهای آفریقایی.
... بکت علیه الملائکه و بقاع الارض...
العلماء باقون ما بقی الذهر.

پی نوشت ها:

۱. هیه الله: هدیه خدا - لقب آیت الله گلپایگانی.

۲. مؤسس حوزه علمیه قم.

۳. قرآن کریم: کسانی که خارج شدند از دیارشان به ناحق؛ مگر این که گفتند خدا پروردگار ماست...»

۴. امام خمینی (ره).

۵. آیت الله گلپایگانی (ره).

۶. بلند.